

شخصیت‌پردازی در شیرین و خسرو

حسین علی یوسفی*

به نام آن که هستی نام از او یافت فلک جنبش، زمین آرام از او یافت

شخصیت‌پردازی، به عنوان یک اصطلاح داستان‌نویسی، مقوله‌ جدیدی است که در حوزه ادبیات داستانی، ادبیات نمایشی و هنر فیلم‌سازی در سده اخیر پیدا شده است. استخراج و تدوین روش‌های شخصیت‌پردازی و به کاربردن آگاهانه این روش‌ها در نوشتن داستان و نمایش‌نامه و فیلم‌نامه و فیلم‌سازی نیز عمردرازی ندارد. اما اصل موضوع، یعنی شناساندن قهرمانان یا شخصیت‌های داستانی به خواننده به شکل‌های مختلف و به گونه‌ای که خواننده آن شخصیت و قهرمان را باور کند، البته قدمتی به درازی عمر قصه‌گویی و داستان‌پردازی و داستان‌سرایی دارد.

قصه‌گویان و داستان‌نویسان و داستان‌سرایان پیوسته کوشیده‌اند تا شخصیت‌های داستان خود را آن‌گونه که در ذهن خود خلق می‌کنند به خواننده معرفی کنند تا خواننده ضمن و پیگیری حوادث داستان با قهرمانان و شخصیت‌های آن ارتباط عاطفی برقرار کند و با آنها در شادی و غم و شکست و پیروزی احساس مشترکی داشته باشد.

موضوع شخصیت‌پردازی در آثار داستانی ادب فارسی، از شعر و نثر، نیز از دیرباز مورد توجه بوده است. از جمله سرایندگان که در آثار خود به این موضوع دقت و توجه خاص کرده‌اند، شاعر و داستان‌پرداز بلندآوازه ایران و جهان حکیم نظامی گنجوی است. می‌دانیم که نظامی گنجوی و خمسه او نقطه عطف بسیار مهمی در ادب داستانی ایران به شمار می‌رود. اگرچه فضل تقدّم در این راه با فخرالدین اسعد گرگانی و

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سبزوار، سبزوار - ایران.

منظومه زیبا و ارجمند ویس و رامین اوست و نظامی خود در سرودن خسرو و شیرین از روش کار فخرالدین اسعد تأثیر پذیرفته و از آن پیروی کرده است، اما پس از خلق خمسه نظامی است که دهها سراینده در مناطق مختلف ایران و کشورهای همسایه - به ویژه هندوستان بزرگ - تحت تأثیر خمسه به نظامی تاسی جسته و صدها منظومه داستانی به عنوان نظیره خمسه در ادب کهنسال ایران پدیدآورده و بر غنای گنجینه گرانسنگ ادب پارسی افزوده‌اند.

نخستین پیرو نظامی و یکی از برجسته‌ترین نظیره‌پردازان خمسه او از قرن ششم تاکنون، شاعر بزرگ و پارسی‌گوی هند، امیر خسرو دهلوی است. امیر خسرو، علاوه بر پنج گنج نامبردار که در استقبال از نظامی سروده، آثار بسیار دیگری نیز در شعر و ادب و موسیقی خلق کرده که هر کدام در جای خود شایان بحث و بررسی است. امیر خسرو اگرچه در کمال تواضع و ادب خود را شاگرد و پیرو نظامی می‌داند، اما در حقیقت خود از نوابغ روزگار و نوادر دوران بوده است.

باری، از جمله موضوعات شایسته پژوهش در ادب فارسی، با عنایت به خمسه نظامی و آثار ارجمندی که پس از خمسه و به تقلید و استقبال از نظامی پدیدآمده‌اند، بررسی تطبیقی این آثار است که در زیر گروه «نقد تطبیقی» قرار می‌گیرند. دامنه این پژوهش بسیار گسترده است و در انتظار پژوهشگران جوانی که در این راه دراز و این میدان گسترده گام بگذارند.

این بنده، در حدّ توان اندک خود گام‌های کوتاهی در این راه برداشته است. کتاب نقد تطبیقی خسرو و شیرین با شیرین و خسرو را با عنوان بنای عاشقی بر بیقراری است چند سال پیش منتشر کرده‌ام و نقد تطبیقی مخزن الاسرار و مطلع الانوار با نام مصلاهی نور به زودی منتشر خواهد شد و نقد تطبیقی لیلی و مجنون نظامی با مجنون و لیلی امیر خسرو و نیز لیلی و مجنون عبدالرحمن جامی با عنوان آینه بلند نور آماده چاپ و در دست انتشار است.

در این مقاله به بررسی تطبیقی «شخصیت‌پردازی» در دو منظومه خسرو و شیرین نظامی و شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی پرداخته‌ام.

- پیش از آغاز سخن یادآوری دو نکته ضروری است. نخست آن‌که شخصیت‌پردازی معمولاً به سه روش عمده انجام می‌گیرد:
۱. شخصیت‌پردازی صریح. در این روش، نویسنده به معرفی خصوصیات شخصیت به طور مستقیم می‌پردازد. ممکن است نویسنده از زبان یک شخصیت، ویژگی‌های شخصیت دیگر را بازگو کند.
 ۲. شخصیت‌پردازی براساس کنش. مطابق این روش، نویسنده کردار و کنش‌های خاص شخصیت را تصویر می‌کند و خواننده به واسطه این کنش‌ها با خصوصیات فردی و شخصیتی او آشنا می‌شود.
 ۳. شخصیت‌پردازی با نمایش روحیات و حالات درونی شخصیت. در این شیوه، نویسنده درون ذهن و دل شخصیت را به تصویر می‌کشد.
- نکته دوم این‌که چون اصل داستان جنبه تاریخی دارد و پیش از نظامی و امیر خسرو، حماسه سرای نامی توس، فردوسی بزرگ، در بخش تاریخی حماسه گرانسنگ خود، شاهنامه، آن را نقل کرده، شخصیت‌های داستان در هر دو روایت یکسان‌اند، یعنی شخصیت‌های مختلف و متفاوتی به فضای داستان راه نمی‌یابند، اما شخصیت‌پردازی این افراد در دو روایت تفاوت‌هایی دارد. ما در طی مقاله این تفاوت‌ها را بررسی خواهیم کرد.

شیرین

از آن رو نخست به بررسی شخصیت شیرین می‌پردازیم که شخصیت این قهرمان شگفت‌انگیز بر کل فضای داستان سایه افکنده و به نظر می‌رسد انتخاب عنوان «شیرین و خسرو» از سوی امیر خسرو برای باز سرودن این روایت با عنایت به همین نکته و کاری آگاهانه و هوشمندانه بوده است.

به هر روی، نخستین باری که خواننده در روایت امیر خسرو با شیرین آشنا می‌شود آنجاست که خسرو به همراه جمعی یاران خاص در حال گریز به سوی روم است و ندیم خاص او، شاپور، تصویری از شیرین را به پادشاه تاج و تخت از دست داده و در حال فرار نشان می‌دهد و سپس ویژگی‌های او را برای خسرو برمی‌شمارد. در واقع

شاعر به شیوه صریح شخصیت‌پردازی می‌کند و خصوصیات شیرین را از زبان شاپور باز می‌گوید:

کله‌داری است چون شاهان سرافراز	نه بر رسم عروسان مقنع انداز
خودآموز هنر ناوک زنان را	ریاضت خود نماید توسنان را
ز هر حرفه که مردان راست درخور	همه هست و نکو روئیش بر سر
نه تنها آفتاب از حسن و تاب است	که درضبط جهان نیز آفتاب است
به عهدش هر که در سر کرد بادی	سر او را بزد بی‌استادی!
چنان است ایمن از ملک چنان شاه	که کس خاری نبیند رسته بر راه

نهایت آن که:

ز شب تا روز کار آن جهان گیر	نشاط و مجلس است و گشت و نخجیر
سرش هشیار و لعلش در شراب است	دلش بیدار و چشمش مست خواب است

اما:

بسته با چنین عشرت‌پرستی	در شهوت به هشیاری و مستی
اگرچه خوبویی هست بی‌جفت	حدیث جفت نتوان پیش او گفت!

در روایت امیر خسرو، شیرین برادرزاده مهین بانو نیست بلکه دختر اوست؛ و نه فقط شاهزاده خانم، بلکه خود فرمانروای سرزمین ارمن است و در این میان «مهین بانو نموداری است بر تخت». یعنی مهین بانو فقط عنوان اسمی فرمانروایی را دارد و رسماً و در عمل اداره کشور به عهده شیرین است.

مطابق نخستین شخصیت‌پردازی امیر خسرو از شیرین، خواننده بیش و پیش از هر خصوصیت، متوجه این جنبه‌ها در شخصیت شیرین می‌شود: جنگاوری، مردانگی، قدرت فرمانروایی، اهل نشاط و بزم و شکار بودن و تمایل نداشتن به جفت و همسر! در حالی که «شیرین» آفریده نظامی، پیش از هر ویژگی، زیبا و فریبا و دارای خصوصیات زنانه است:

شب افروزی چو مهتاب جوانی	سیه چشمی چو آب زندگانی
کشیده قامتی چون نخل سیمین	دو زنگی بر سر نخلش رطب چین
به شمعش بر بسی پروانه‌بینی	ز نازش سوی کس پروا بینی!
رخس نسرين و زلفش بوی نسرين	لبش شیرین و نامش نیز شیرین

بعد دیگری از شخصیت شیرین در روایت امیر خسرو، به شیوه سوم (یعنی نمایش حالات و روحيات شخصیت) زمانی پرداخته و نموده می‌شود که شیرین برای نخستین بار خسرو را به طور ناشناس می‌بیند و هنگامی که شاپور او را معرفی می‌کند پی می‌برد که این همان شاهزاده پراوازه ایرانی است که او وصفش را بسیار شنیده و قلباً آرزومند دیدارش بوده است:

چو شیرین نام خسرو کرد در گوش نماند از ناشکیبی در سرش هوش
 که بود از رهروان بشنیده نو نو ز حد بیرون حکایت‌های خسرو
 گرفته در نهان با خویشتن راست که او را خواهد ار ممکن بود، راست
 به کار خویشتن هنجار می‌جست تمنا را کلید کار می‌جست!

ویژگی خردمندی و فرزاندگی و پای‌بندی شدید شیرین به حفظ نام و ننگ و حرمت مقام و منزلت، به شیوه دوم، یعنی به تصویر کشیدن رفتار شخصیت نموده می‌شود. هنگامی که خسرو پس از اظهار عشق نسبت به شیرین و بیقراری خود برای کامجویی، زبان به گلایه می‌گشاید که چرا شیرین به احساسات او جواب نمی‌دهد، رفتار و گفتار شیرین این‌گونه است:

اگر تو نا صبوری کز تو دورم چه پنداری که بینی من صبورم؟
 به جان تو که در جان وفا دوست تو جانم گشته‌ای و جان من پوست
 شب و روزم دل آنجا و تن اینجا تو آنجا زار می‌سوزی من اینجا
 چرا خوش نایدم با چون تو یاری گرفتن کامی از بوس و کناری؟
 ولی ناموس و ننگ پادشاهی فتد ز آسیب فسق اندر تباهی
 بیامیزد میان خاصه و عام به هم، نام حرام و حرمت نام
 مرا زین گونه می‌باید بسی سوخت که عصمت چون بدرد کم توان دوخت

این بُعد از شخصیت شیرین در روایت نظامی نیز به همین شیوه و با زبانی زیبا و پر از تصاویر شعری چنین پرداخت می‌شود:

شکر لب گفت از این زینهار خواری پشیمان شو مکن بی‌زینهاری!
 مجوی آبی که آبم را بریزد مخواه آن کام کز من برنخیزد
 کزین مقصود بی‌مقصود گردم تو آتش گشته‌ای من عود گردم
 گر از بازار عشق اندازه گیرم به تو هر دم نشاطی تازه گیرم

جهان نیمی ز بهر شادکامی است دگر نیمه ز بهر نیکنامی است
 چه باید طبع را خود کام کردن دو نیکو نام را بدنام کردن؟
 همان بهتر که از خود شرم داریم بدین شرم از خدا آزریم داریم

از دیگر ابعاد شخصیت شیرین در روایت امیر خسرو، که بین او و فرهاد سنخیتی ایجاد می‌کند، سرگشتگی اوست؛ سرگشتگی و بیقراری از آن‌گونه که او را به کوه و بیابان می‌کشاند. در یکی از همین سرگشتگی‌ها و سر به کوه نهادن‌هاست که با فرهاد برخورد می‌کند و او را نیز شیفته خود و سرگشته کوه و بیابان می‌کند. بیقراری از این‌گونه را در شخصیت «شیرین» نظامی نمی‌بینیم. در روایت نظامی، بیقراری‌های او در هنگام جدایی از خسرو و تنهایی طولانی است. در یکی از همین بیقراری‌های ناشی از تنهایی و دوری است که در روایت نظامی نیز، شیرین سر به بیابان می‌نهد. و این بعد از شخصیت او به شیوه دوم یعنی تصویر رفتار و کنش پرداخت می‌شود. خسرو پس از عتاب شیرین به خشم از او جدا شده و رفته است. شیرین که از کرده پشیمان است، در دل شب بر «گلگون» می‌نشیند و به بیابانی می‌رود که سراپرده خسرو در آنجا برپا شده است.

نکته دیگری که در شخصیت‌پردازی امیر خسرو از شیرین قابل توجه است، بعد برخورداری از حس انتقام‌جویی نسبت به خسرو و دل‌بستگی و دلسوزی نسبت به فرهاد است. مطابق روایت امیر خسرو، هنگامی که فرهاد بر اثر توطئه خسرو پرویز جان می‌بازد و در واقع کشته می‌شود، حس شدید انتقام او را بر آن می‌دارد که با دستیاری پیرزنی، «شکر اصفهانی» را که خسرو به او دل می‌بازد و مدتی شیرین را رها می‌کند، به کام مرگ بفرستد! در شخصیت شیرین، حسب روایت نظامی، این بعد به چشم نمی‌خورد.

آخرین نکته در مقایسه «شخصیت‌پردازی» نظامی و امیر خسرو از شیرین، این است که شخصیت شیرین در روایت نظامی آمیزه‌ای از عشق و عقل است. این بعد از شخصیت او در موارد متعدّد و به شیوه‌های گوناگون پرداخت شده است. از جمله این موارد که ارجمندی شخصیت شیرین را نزد خواننده جلوه بیشتری می‌دهد رفتار و کنش

اوست در آخرین صحنه این داستان شورانگیز. صحنه و حادثه‌ای که برای همیشه در ذهن خواننده می‌ماند و علاقه و احترام او را نسبت به شیرین افزون‌تر از پیش می‌کند. صحنه، حادثه و رفتار شگفت‌انگیز شیرین به اختصار چنین است: پس از آن که خسرو پرویز به دستور فرزند ناتنی خود شیرویه به زندان می‌افتد و در تاریکی زندان ناجوانمردانه به دست مأموری کشته می‌شود و آنگاه شیرویه نیت شوم خود را بروز می‌دهد و از شیرین - مادرخوانده‌اش - می‌خواهد که همسرش شود! شیرین، با وجود تمام خشم و آزرده‌گی و رنج و ناامیدی و درد جانکاه از دست‌دادن یار دیرین و همسر والا مقام خود، اسیر احساسات نمی‌شود. متانت خود را حفظ و خردمندی و چاره‌اندیشی پیشه می‌کند. به وعده‌ای دروغین شیرویه را می‌فریبد و از او می‌خواهد که اجازه دهد مراسم تدفین و تشییع و خاکسپاری خسرو به طور شایسته انجام شود. آنگاه تمام دارایی خود و خسرو را میان مستمندان تقسیم می‌کند و به بهانه خداحافظی با همسرش به آرامگاه ابدی خسرو می‌رود و در آنجا دشنه‌ای در قلب خود فرو می‌کند و در کنار معشوق دیرین جان به جان آفرین می‌سپارد. و به این ترتیب، در نهایت، احساس را با خرد درمی‌آمیزد. این بعد از شخصیت شیرین در روایت امیر خسرو پرداخت شایسته‌ای نیافته و چندان به چشم نمی‌آید.

جز این موارد، در شخصیت‌پردازی امیر خسرو و نظامی درباره شیرین مشابهت‌ها بسیار است و این امری کاملاً طبیعی است؛ زیرا که امیر خسرو در هر حال، به استاد خود نظامی و الگوی کار خود یعنی «خسرو و شیرین» او نظر دارد و می‌کوشد که نظیره‌ای برای آن بسراید. اما در مجموع چنین به نظر می‌رسد که «شیرین» در روایت امیر خسرو، آن متانت و قاطعیت ناشی از فرزاندگی و خردورزی و عظمتی را که در شیرین روایت نظامی دیده می‌شود دارا نیست و در یک نگاه کلی می‌توان گفت که نظامی از شیرین شخصیتی برتر عرضه کرده است و شاید این بدان سبب است که موافق نظر برخی نظامی پژوهان او الگوی واقعی و زنده‌ای چون «آفاق» - همسر خود - را مدّ نظر داشته است.

خسرو پرویز

خواننده داستان در روایت امیر خسرو، برخلاف روایت نظامی، هیچ تصویری از شخصیت خسرو پرویز در دوران کودکی و نوجوانی‌اش ندارد، بلکه برای نخستین بار آنگاه با او به عنوان یکی از قهرمانان اصلی ماجرا برخورد می‌کند و آشنا می‌شود که خسرو شاهزاده جوانی است که پس از مرگ پدرش هرمز بر تخت پادشاهی نشسته و در تلاش است تا به اوضاع حکومت خود سر و سامانی بدهد و دادگری پیشه کند و در عین حال - همانند دیگر پادشاهان و فرمانروایان - به عیش و نوش نیز بپردازد:

جهان را خسرو از سر کار نو کرد کرم را در جهان بازار نو کرد
 چو بیداران به پاس ملک و اسباب ز بیداریش عالم رفته در خواب
 سران از تیغ او اندیشه کردند همه گرگان شبانی پیشه کردند
 چنان آراست ملک از دانش و داد که شهر آسوده گشت و کشور آباد
 خسان را پاک رفت از هر دیاری به گلزار زمین نگذاشت خاری!

این اشاره کلی البته تصویر روشن و دقیقی از شخصیت این پادشاه جوان را به خواننده عرضه نمی‌کند. در حالی که در روایت نظامی، شخصیت خسرو پرویز، به عنوان قهرمان اصلی داستان، از آغاز تولدش مورد توجه قرار گرفته و خواننده از همان آغاز گام به گام با او همراه و با خصوصیات شخصیت او آشنا می‌شود.

در روایت امیر خسرو، در یک شخصیت‌پردازی کوتاه به شیوه سوم، نگرانی خسرو پرویز از بهرام چوبینه، مدعی سرسخت تاج پادشاهی که همچنان برخاسته خود پای می‌فشارد، بعد کوچکی از شخصیت واقعی خسرو را نشان می‌دهد که از سویی بیانگر دوران‌دیشی اوست و از دیگر سو گویای عدم اعتماد او بر قدرتمندی خود و لرزان بودن پایه‌های تخت فرمانروایی‌اش در این مرحله.

نظامی در هر مرحله از زندگی خسرو پرویز از هر سه شیوه شخصیت‌پردازی برای خلق شخصیت داستان بهره می‌گیرد؛ در حالی که امیر خسرو در پردازش شخصیت خسرو پرویز از شیوه نخست، یعنی شخصیت‌پردازی صریح و مستقیم، کمتر بهره گرفته و بیشتر روش دوم، یعنی نمایش کنش و عمل قهرمان را برای معرفی او به خواننده به کار بسته است. براساس چنین پرداختی، در وجود خسرو، در مراحل آغازین

دلباختگی‌اش به شیرین، متانت و وقاری دیده می‌شود که روایت نظامی فاقد آن است. یعنی در روایت نظامی خسرو شاهزاده جوانی است که فقط به شنیدن اوصاف شیرین از شاپور آرام و قرار از کف می‌دهد و نادیده شیفته او می‌گردد! در روایت امیر خسرو، این شیفته‌گی با وقاری شاهانه توأم است:

شه از شیرین چو دید آن تازه‌رویی شدش تازه ز سر دیوانه خوبی
سرش می‌داد دستوری خرد را به صد حيله نگه می‌داشت خود را
فرودآمد ز پشت باد چون باد چو سبزه بوسه‌زد بر پای شمشاد

این متانت در رفتار و گفتار خسرو را در صحنه‌ای دیگر نیز می‌توان دید؛ آنجا که شیرین، پس از دیدار نخستین، از خسرو پرویز و همراهانش دعوت می‌کند که در ارمن مهمان او باشند، کنش و گفتار خسرو چنین است:

سخن را کرد خسرو باز بستی کز آسیب فلک دارم شکستی
مرا خود هست بر دل بی‌کران بار شما را هم چه گردانم گران بار؟
هر آن مردم که او را مردمی خوست نخواهد بار خود بر گردن دوست!
مرا کاری است، زین جا بوم بر بوم همای خویش خواهم راند تا روم
چو زان جا باز گردم شاد و خندان شوم مهمان لطف ارجمندان

بعد دیگری از شخصیت خسرو پرویز، یعنی بخشندگی و گشاده‌دستی او را، امیر خسرو طی یک رفتار و کنش دیگر از او به خواننده می‌نماید. پس از آن‌که «گنج باد آورد» را به خزانه شاهی تحویل می‌دهند:

ملک بنشست روزی خرم و شاد به بخشش گنج بادآور بگشاد
ز نزهت بزمگه را ساخت گلشن ز موج زر زمین را کرد روشن

*

همی گفت آن‌که خود ندهند زر خویش چنین تاراج بیند گوهر خویش
دهم به یا بریزم در مغاکش که از بادش برم بدهم به خاکش^۱

*

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: شیرین و خسرو، به اهتمام غضنفر علی‌یوسف، آکادمی علوم اتحاد شوروی، اداره نشریات ادبیات خاور، مسکو، ۱۹۶۲ م، ص ۹۲.

به بانگ کوس می‌داد از در و بام صلا‌ی عام بر هر خاصه و عام
 فراوان ریخت از لولوی منثور به دامان بزرگ امید و شاپور

تصویری که امیر از شخصیت خسرو پس از مرگ مریم ارائه می‌کند، همانند روایت نظامی است. مطابق هر دو روایت خسرو پرویز در پی مرگ مریم در دل شادمان می‌گردد اما خود را سخت غمگین و عزادار نشان می‌دهد! رفتار و کنش او به هنگام شنیدن خبر مرگ مریم چنین است:

ملک بایست و نابایست برخاست به صد شادی! بساط ماتم آراست
 دل از سودای شیرین در غم افکند بهانه بر فراق مریم افکند!

اما آن گستاخی‌ها که در رفتار خسرو نسبت به شیرین به روایت نظامی هست، در شیرین و خسرو دیده نمی‌شود. مطابق خسرو و شیرین نظامی، خسرو پرویز از همان دیدارهای نخستین با شیرین در سرزمین ارمن، اسیر هوسبازی خویش است و از ابراز گستاخی در هوسبازی هم ابائی ندارد! در حالی که در روایت امیر خسرو، نه تنها در این مرحله بلکه حتی پس از مرگ مریم و از میان رفتن یک مانع بزرگ در ارتباط خسرو و شیرین هم، آن جسارت‌ها در کنش و رفتار و گفتار خسرو به چشم نمی‌خورد. به گونه‌ای که با وجود مهربانی‌های شیرین، چنین جسارتی را در خود نمی‌بیند و به خود اجازه نمی‌دهد که شیرین را در آغوش کشد و ببوسد:

به سجده، تاج شیرین تاج سرکرد کف پایش به بوسه پرشکر کرد
 به زاری گفت جای بوسه دانم و لیک آنجا دلیری کی توانم؟
 کجا بخت من این سرپنجه دارد که لعلت را به بوسی رنجه دارد؟!
 که گر اندیشه گردد همعنات نبوسد جز به دستوری دهانت!

مجموعه رفتارها و «کنش»های خسرو در ماجرای «شکر اصفهانی» نیز دو چهره و شخصیت متفاوت از او را در دو روایت ترسیم می‌کند. مطابق روایت نظامی در رفتارهای خسرو نشانه‌ای از شخصیت یک پادشاه و فرمانروای مقتدر به چشم نمی‌خورد، در حالی که مطابق «شخصیت‌پردازی» امیر خسرو در اینجا نیز متانت و وقاری شاهانه در کنش خسرو پرویز وجود دارد.

یک تفاوت فاحش و قابل توجه دیگر در دو روایت نسبت به پردازش شخصیت خسرو پرویز، شیوه برخورد خسرو با فرهاد است. مطابق روایت نظامی، خسرو پرویز دستور می‌دهد تا فرهاد را به بارگاه او بیاورند و در آنجا با او از موضع قدرت و متکبرانه برخورد می‌کند و به فرهاد به دیده تحقیر می‌نگرد و از او می‌خواهد که عشق شیرین را از سر به درکند و برای رسیدن به این منظور او را هم تطمیع و هم تهدید به مرگ می‌کند. اما در شیرین و خسرو روایتی دیگر و جذاب‌تر و شیرین‌تر طراحی شده است: خسرو پرویز برای دیدن و شناسایی این رقیب عشقی خود لباس چوپانان بر تن می‌کند و در محلّ مأموریت فرهاد (یعنی جایی که فرهاد مطابق درخواست معشوقش شیرین مشغول ساختن جوی شیر است) او را می‌بیند و با او مناظره می‌کند. جالب آن است که در پایان این مناظره طولانی بین دو رقیب نامتناسب، یکی پادشاه و قدرتمند و دیگری برخوردار از قدرت شگفت‌انگیز عشق، نه تنها خسرو نسبت به فرهاد خشم نمی‌گیرد و او را تطمیع و تهدید و مانند روایت نظامی به کندن کوه مجبور نمی‌کند بلکه در برابر عمق و عظمت و پاکی عشق فرهاد نسبت به شیرین، خود را حقیر می‌بیند و با احساس ترحم و شرمندگی از او جدا می‌شود.

از تفاوت‌های جزئی که بگذریم، یک تفاوت عمده دیگر نیز در شخصیت‌پردازی خسرو در دو روایت وجود دارد و آن، چگونگی اخلاق خسرو پرویز پس از رسیدن به فرمانروایی و ازدواج با شیرین و آموختن دانش و حکمت و تکامل شخصیت اوست. حسب روایت نظامی، خسرو در این مرحله از زندگی خود به داد و دهش می‌پردازد و نشانه‌های پختگی در رفتار و کردار او آشکارتر می‌شود و سرانجام، به خواست خود از فرمانروایی کناره می‌گیرد و در آتشکده معتکف می‌شود و این همه بیانگر تحوّل عمیق در شخصیت او نسبت به روزگار جوانی و آغاز فرمانروایی است.

اما تصویری که امیر خسرو در شیرین و خسرو از شخصیت این قهرمان در این مراحل زندگی ترسیم می‌کند، خسرو را مردی نشان می‌دهد که به سبب رسیدن به آرزوهایش - یعنی فرمانروایی بر کشوری بزرگ و دست‌یافتن به معشوقی که پیوسته آرزومند وصالش بوده - سخت به عیش و نوش و شراب دلبسته می‌شود؛ آن چنان که از فرط مستی و خماری دائمی، رخنه در حکومتش ایجاد می‌گردد و او هیچ توجهی

به مسایل کشور ندارد تا آنجا که بزرگان کشور سر به شورش برمی‌دارند و شیرویه را به تصاحب تاج و تخت برمی‌انگیزند و او را از پادشاهی برکنار می‌کنند و خسرو ناگزیر به باغی در نزدیکی قصر خود می‌گریزد و در آنجا پنهان می‌شود!

پایان سخن، تصویر شخصیت خسرو پرویز در صحنه پایانی این داستان و نیز در آخرین صحنه زندگی اوست که در دو روایت یکسان نیست. شیرویه پس از نشستن بر جای پدر و استقرار بر تخت فرمانروایی، نخست پدر را دستگیر و زندانی و سپس او را محاکمه و به قتل هرمز متهم و دستور کشتن او را صادر می‌کند. رفتاری که در این حال از خسرو سر می‌زند شگفت‌انگیز است:

به گریه گفت کاری ایچنین است جهان با سرد مهران گرم کین است
اگر من بر پدر افسوس خوردم سزای خویش دیدم ز آنچه کردم
چو تو بر من گشادی پرده خویش تو هم بینی جزای کرده خویش!
رضا دادم به تقدیر الهی بکن بسم الله اینک هرچه خواهی!

در حالی که پایان زندگی خسرو پرویز در روایت نظامی، همان‌گونه که در بحث از شخصیت شیرین دیدیم، به گونه دیگری است و شخصیت دیگری را به تصویر می‌کشد.

فرهاد

برخلاف آن که در روایت امیر خسرو از شخصیت خسرو پرویز پیش از رسیدن به فرمانروایی هیچ‌گونه تصویری ارائه نشده، امیر خسرو در پردازش شخصیت فرهاد به گذشته او نیز گریزی می‌زند و به این ترتیب از فرهاد شخصیتی متفاوت با فرهاد روایت نظامی ارائه می‌کند.

در روایت نظامی، از زبان شاپور می‌شنویم که فرهاد در سرزمین چین هنر نقاشی و سنگ‌تراشی آموخته است و از گذشته او هیچ شناخت دیگری به خواننده داده نمی‌شود و موقعیت خانوادگی و شخصیت اجتماعی او مشخص نیست. البته از فضای کلی داستان می‌توان دریافت که فرهاد از طبقات فرو دست جامعه است ولی نظامی خود اشاره صریحی در این باره ندارد. در حالی که در شیرین و خسرو، گذشته و اصل و نسب فرهاد شناسانده می‌شود. مطابق روایت امیر خسرو هنگامی که فرهاد برای نخستین بار با شیرین رو به رو می‌شود، در پاسخ شیرین خود را چنین معرفی می‌کند:

من اندر نسبت از خاقان چینم
 به قصر دولتم مانی و ارژنگ
 بر آنم داشت این طبع هوسناک
 در این صنعت چنان آشفته شد هوش
 خبر در گوش خاقان گفت دستور
 مدام از تیشه مغز سنگ خاردار
 پدر کاگاه گشت از پیشه من
 بسی تأدیب کرد از هر نمط ساز
 به رنجش داشت از آزار من دست
 به صد نومیدی از خود دوری‌ام داد
 روان گشتم ز شهر خویش ناکام
 به گوهر صاحب تاج و نگینم
 طراز مهر می‌بستند بر سنگ
 که چون ایشان شوم استاد چالاک
 که کردم دولت شاهی فراموش
 که ماند از تاج شاهی گوهرت دور!
 هوس نی بر نگین، برسنگ دارد!
 به تیشه کرد پاره ریشه من
 نیامد زین هوسبازی دلم باز
 به آب دیده شست از کار من دست
 بر آهنگ سفر دستوری‌ام داد
 وز آن کشور در این کشور زدم گام

نکته بسیار جالب توجه در شخصیت این فرهاد هنرمند، که به سبب دلبستگی به هنر از سرزمین و از فرمانروایی چین جدا می‌افتد و مانند یک تبعیدی در سرزمین ارمن اقامت می‌گزیند، معیار ارزشی است که او از پادشاهی و فرمانروایی در نظر دارد. او بر این باور است که پادشاهی راستین برخوردار از هنر و پیشه است:

چو مردان دستکاری پیشه کردم
 چو بازان دستمزد خویش خوردم
 چو دیدم، پادشاهی خود همین بود!
 که خون دل در انگشتم نگین بود

تفاوت بارز دیگری که در شخصیت‌پردازی فرهاد در دو روایت وجود دارد این است که فرهاد نظامی از ابتدای حضور در جریان حوادث داستان، مهر سکوت بر لب زده است. حتی در مقام پاسخ به شیرین نیز به جای زبان گفتار از زبان اشاره کمک می‌گیرد! در حالی که در روایت امیر خسرو، نه تنها این‌گونه نیست، بلکه حتی در نخستین برخورد با شیرین شیفتگی خود به او را به زبانی صریح ابراز می‌دارد:

به خواری بر زمین غلتید فرهاد
 زمین بوسید و راز سینه بگشاد
 به گریه گفت مقصودم نه مال است
 به زر نرخ هنر کردن وبال است
 هر آن صنعت که بر سنجی به مالی
 بهای گوهری باشد سفالی
 مرا مزد از چنان رخسار دل دزد
 تماشایی که باشد دیدنش مزد
 ز ابروی هلالی پرده بر کن
 من دیوانه را دیوانه‌تر کن!

در دیداری دیگر که شیرین خواسته خود را به فرهاد ابلاغ می‌کند (یعنی کندن جوی شیر از بیابان دور دست تا قصر او) و او را از «خسروان» برمی‌شمارد، فرهاد با فروتنی و به زبانی فصیح پاسخ می‌دهد:

جوان کاردان گفت این خیال است گدا را تهمت شاهی محال است
 به کان کندن رود هر کس به کهسار مرا در کوه جان کندن بود کار
 نه بس زیبا بود گر راست خواهی گدایی را نهادن نام شاهی
 و لیکن در غریب آرزومند به چشم لطف می‌بیند خداوند!

در ادامه این گفت و گو، که فرهاد گذشته زندگی و اصل و نسب خود را باز می‌گوید، نیز همین فصاحت را در زبان فرهاد به خوبی می‌توان دید.

ابعاد دیگر شخصیت فرهاد در روایت امیر خسرو تقریباً همانند روایت نظامی است و تفاوت چشمگیری در دو روایت دیده نمی‌شود. شوریدگی، سرگشتگی، تراشیدن سنگ‌ها از جان و دل و نه به عنوان یک کار! سر در صحرا نهادن و با جانوران همنشین شدن از جمله این خصوصیات و ابعاد شخصیتی است.

یکی از ابعاد شخصیت فرهاد که در روایت نظامی چشمگیر است عظمت روحی اوست که خود از عشقی والا، عمیق و راستین سرچشمه می‌گیرد. این عظمت در صحنه رویارویی فرهاد با خسرو جلوه بارزی دارد. فرهاد، سنگ تراشی بیش نیست و رقیب او خسرو پادشاهی قدرتمند است و شکوه بارگاهش چشم‌ها را خیره می‌کند. اما فرهاد نه مرعوب مقام خسرو می‌گردد و نه اعتنایی به شکوه بارگاهش دارد. در دید او شکوه بارگاه عشق از هر بارگاهی بالاتر است! هم از این روست که در مناظره‌ای شورانگیز برای هر پرسش خسرو پاسخی شایسته و کوبنده می‌دهد تا آنجا که خسرو درمی‌ماند و ناگزیر به حربه تطمیع و تهدید روی می‌آورد. اما این حربه نیز در برابر حربه عشق کارگر نیست و خسرو به حربه توطئه متوسل می‌شود:

چو خسرو گشت عاجز در جوابش نیامد بیش پرسیدن صوابش!
 به یاران گفت کز خاکی و آبی ندیدم کس بدین حاضر جوابی
 گشاد آنکه زبان چون تیغ پولاد فکند الماس را بر سنگ بنیاد
 که ما را هست کوهی بر گذرگاه که مشکل می‌توان کردن بدو راه

دستور شکافتن کوه بی‌ستون و جاری‌ساختن آب بدین سوی کوه شرط خسرو پرویز است برای دست‌یافتن فرهاد به شیرین! شرطی که، به گمان خسرو، عمر فرهادها نیز برای رسیدن به آن جوابگو نخواهد بود چه رسد به این فرهاد سرگشته و عاشق! اما فرهاد شرط را می‌پذیرد و با همان قدرت روحی، بر خواسته خود پای می‌فشارد که پس از حصول شرط:

دل خسرو رضای من بجوید به ترک شکر شیرین بگوید

خسرو خشم خود را فرو می‌خورد و برای حفظ ظاهر در آن جمع بزرگان:

به گرمی گفت کاری شرط کردم وگر زین شرط برگردم نه مردم!

باری چنین صحنه‌ای برای تصویر این بعد از شخصیت فرهاد البته در روایت امیر خسرو نیست و، همان‌گونه که در بحث از شخصیت خسرو دیدیم، خسرو در لباس یک چوپان به دیدن رقیب خود فرهاد می‌رود و با او به مناظره می‌پردازد. اما در همین مناظره هم قدرت و عظمت روحی فرهاد آشکارا به تصویر کشیده می‌شود به گونه‌ای که خسرو خود را در برابر فرهاد و عظمت عشق او کوچک می‌بیند. پایان سخن این است که گرچه فرهاد در این داستان طولانی حضور کوتاه مدتی دارد اما شخصیت او و نقشی که در فضای داستان ایفا می‌کند به گونه‌ای است که تا پایان داستان و شاید مدت‌ها پس از پایان داستان در ذهن و ضمیر خواننده باقی می‌ماند. بدیهی است که شخصیت‌پردازی هر دو شاعر از این قهرمان عشق و شوریدگی درماندگاری تصویر او در ذهن خواننده خود عامل مؤثری است.

دیگران

شخصیت‌های دیگری نیز در این داستان وجود دارند که هر کدام در جای خود حایز اهمیت‌اند. بهرام چوبینه، شاپور، بزرگ امید، مهین بانو، مریم، شکر اصفهانی و شیرویه از آن جمله‌اند. با اشاره‌ای کوتاه به هر کدام از این شخصیت‌ها دامن سخن را فراهم می‌چینیم:

دلبری بود چون شیران به مستی چو بهرام فلک در چیره‌دستی
به عهد هرمز از تیغ و خزاین مسلط گشته بر ملک مداین
ازو اورنگ هرمز را نوی بود که هرمز را سپهداری قوی بود

به گرگان و طبر کرده ز میری گهی شیری و گاهی شیرگیری!
 چو هرمز سوی خاقانش فرستاد به کوشش ملک خاقان داد برباد
 چو آن فیروزمندی دید از شاه تغیر یافت اندر خاطرش راه
 ز غیرت کرد طعن بی‌کرانش نوید پنبه داد و دوکدانش!

با این پرداخت صریح از شخصیت بهرام، خواننده با گذشته زندگی و مقام و منزلت پیشین و نیز توانمندی او به عنوان یک سردار آشنا می‌شود. در جای دیگر، آنگاه که بهرام از خسرو شکست می‌خورد، بعد دیگری از شخصیت او به شیوه نمایش رفتار طراحی می‌شود. حسب این پردازش او را سرداری می‌بینیم مصمم و قاطع و دارای انگیزه‌ای قوی و فکری مدبر و چاره‌اندیش.

شاپور، ندیم ویژه خسرو پرویز، نقاش هنرمندی معرفی می‌شود که علاوه بر هنر نقاشی در سخنوری و شیرین‌زبانی نیز سخت چالاک و فصیح است و در هنگامه‌های شکست و پیروزی همدم و مشاور غمخوار و در مواردی بسیار رابط خسرو با شیرین است. فرزادگی و خردمندی بعد دیگری از شخصیت اوست.

بزرگ امید، حسب روایت و شخصیت‌پردازی امیر خسرو، دانشمندی آگاه به تمامی موضوعات و ستاره‌شناس بزرگی است که در جنگ میان خسرو و بهرام و پیروزی‌های خسرو نقش مؤثری ایفا می‌کند و مشاور عالی خسرو در حل مشکلات نیز هست.

امیر خسرو، برخلاف نظامی از کنار مهین بانو به اشاره‌ای می‌گذرد و در یک شخصیت‌پردازی صریح و کوتاه او را فرمانروای اسمی ارمن معرفی می‌کند. به شخصیت مریم نیز (این بار همانند نظامی) توجه چندانی نمی‌کند. در یک پردازش کوتاه از شخصیت مریم، او را زنی می‌بینیم غمگین و خاموش که از شدت دردی جانکاه، درد قربانی شدن برای مصالح پدر و شوهر! خاموش و بی‌صدا می‌میرد.

و اما تصویری که امیر خسرو از شخصیت شکر اصفهانی ترسیم می‌کند تفاوت‌هایی با شکر در روایت نظامی دارد. از جمله آن که شکر نیز دورادور و نادیده شیفته و دل‌بسته خسرو است و آرزوی دیدارش را دارد. دیگر آن که شکر نیز در نهایت از بی‌مهری‌های خسرو به فغان می‌آید. سرانجام، مرگ مظلومانه او، که با نقشه و توطئه

عاشق دروغین یعنی خسرو پرویز رخ می‌دهد، او را زنی ستم‌دیده و ترخم‌انگیز جلوه می‌دهد.

شیرویه، از زبان پدرش پرویز، فرزندی «خام» معرفی می‌شود که در عین حال «دلیری سرکشی آتش‌نزادی» است و پیوسته در این اندیشه «که تا چون ملک بستاند ز پرویز». با این حال «کنش» او در مراحل بعد که با وجود پافشاری و تأکید بزرگان که او را به تصاحب تاج و تخت پدر تشویق و تحریک می‌کنند، او را جوانی دوراندیش و وفادار به پدر می‌بینیم که حاضر به خیانت نمی‌شود و بر این باور است «که آزار بزرگان نیست فرخ».

دیگر شخصیت‌ها چندان مورد اعتنا نیستند و شاعر نیز توجه خود را روی شخصیت‌پردازی آنها متمرکز نکرده است، آلا دو شخصیت به اصطلاح منفی: یکی قاتل شکر اصفهانی که پیرزنی است مکار و جادوگر و دیگر قاتل فرهاد که مرد بدطیبتی است خبیث و زشت چهره که با ابلاغ خبر دروغین مرگ شیرین به فرهاد، موجب کشته شدن او می‌شود.

باری، هر دو سخن‌پرداز به شخصیت‌پردازی در روایت خود توجه خوبی کرده‌اند. در روایت امیر خسرو ابتکاراتی هم در این زمینه به چشم می‌خورد. اما در یک سنجش کلی، شیوه کار نظامی در شخصیت‌پردازی پخته‌تر و قوی‌تر به نظر می‌رسد.